

حقوق بشر و سیاست خارجی: چهارچوب‌های مفهومی و عملیاتی

سید محمد کاظم سجادیپور*

فاطمه محمدی**

چکیده

در دو دهه اخیر، حقوق بشر به یکی از جدی‌ترین مباحث بین‌المللی بدل شده و هیچ‌گاه همانند امروز در سیاست خارجی، تعاملات دوجانبه و چندجانبه کشورها مطرح نبوده و امنیت ملی کشورها را متأثر نساخته است. دلیل این درهم تنیدگی را می‌توان در گسترش ارتباطات ناشی از فضای جهانی‌شده، عمومی و فراگیر بودن بحث حقوق بشر، گسترش و تعدد بازیگران، توانمندتر شدن افراد به عنوان بازیگران مؤثر در روابط بین‌المللی، استفاده انبازاری از حقوق بشر برای مقاصد سیاسی، تجارب فروپاشی نظام‌های سیاسی در دو دهه گذشته، با تأکید بر عناصر حقوق بشر یافت. در مجموع آنکه، حقوق بشر از امری فکری و ذهنی به امری حیاتی و استراتژیک که با حیات سیاسی کشورها ارتباط پیدا کرده، تغییر ماهیت داده است. از این رو، در این مقاله، رابطه حقوق بشر و سیاست خارجی از دو منظر مفهومی و عملیاتی مورد ارزیابی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی

حقوق بشر، سیاست خارجی، حاکمیت، توسعه، صلح و امنیت بین‌المللی

Email: Sajjadpour@sir.ac.ir

Email: mohammadii.f@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۱/۰۲/۲۰

* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

تاریخ ارسال: ۹۰/۱۱/۱۱

فصلنامه راهبرد / سال بیست و یکم / شماره ۶۳ / تابستان ۱۳۹۱ / صص ۲۴۸-۲۴۴

مقدمه

امروزه در بسیاری از سنت‌ها، به خصوص دیدگاه ایدئولوژیکی و فرهنگی، ایده و پدیده حقوق بشر طنین انداخته است (Mertus, 2004, p.4; Dunne and Wheeler, 1999, p.1-28)؛ به گونه‌ای که در نظام ملل متحد نیز از بسیاری از هنجارهای حقوق بشری و اعمال حمایت دموکراتیک، حمایت رسمی به عمل می‌آید (Forsyth, 1995). شاید بتوان این گونه بیان کرد که حقوق بشر در قرن ۲۱ تبدیل به یک زبان بین‌المللی شده و دیگر آنکه در طول تاریخ، زمانه این چنین شاهد اهمیت‌گذاری به نیازهای حقوق بشری نبوده است.

همچنین درنگ و پرسش درخصوص آزادی، حق محاکمه عادلانه، تساوی افراد در برابر قانون، آزادی از شکنجه یا بازداشت خودسرانه، حق اجتماع، آزادی بیان و... به امری جوهری در سیاست دولت‌ها بدل شده است. هرچند از نظر تاریخی، نگرانی و پرداختن به مواردی این‌چنینی در سیاست دولت‌ها حداقل به دو قرن پیش باز می‌گردد. به عبارتی بهتر، از زمانی که بحث برده‌داری و تجارت برده در اواخر قرن ۱۸ میلادی مطرح شد. با این حال، اهمیت روزافزون این مسئله یکی از نتایج کوچک‌تر شدن جهان امروز

است و اینکه همه افراد کم و بیش از نقض‌های حقوق بشری که در نقاط مختلف جهان به وقوع می‌پیوندد، آگاه بوده و مصمم‌اند برای بهبود این شرایط دست به اقداماتی بزنند. بنا بر آنچه که بیان شد، مسئله طرح حقوق بشر در سیاست خارجی بیش از یک قرن است که مطرح می‌باشد.

با عنایت به باز شدن افق مباحث حقوق بشری، تمام بازیگران بین‌المللی به صورت مستقیم و غیرمستقیم از این پدیده متأثر هستند. به گونه‌ای که با دقت قابل ملاحظه‌ای می‌توان گفت که حقوق بشر در حال حاضر یکی از اصلی‌ترین موضوعات کار سیاست خارجی کشورهاست و کمتر دولتی را می‌توان یافت که در عرصه بین‌المللی و تعاملات خارجی نسبت به حقوق بشر بی‌توجه باشد. در دو دهه گذشته، با اهمیت یافتن بیشتر حقوق بشر برای سیاست خارجی کشورها، نهادهای اداری ویژه‌ای در داخل وزارت خارجه‌ها راه‌اندازی شده است. برخی از کشورها، شورای ویژه حقوق بشر ایجاد کرده‌اند و تعاملات دوجانبه و چندجانبه حقوق بشری بین کشورها در قالب گفتگوهای حقوق بشری، اعمال شروط حقوق بشری برای قراردادهای تجاری و تحریم‌های حقوق بشری فردی و جمعی رو به افزایش

گذاشته است. در یک کلام، حقوق بشر به بخش جدایی‌ناپذیر تعاملات خارجی و بین‌المللی دولت‌ها تبدیل شده است.

مروری بر آثار منتشره و پژوهش‌های انجام شده در زمینه حقوق بشر و سیاست خارجی، گویای این مطلب است که در خصوص حوزه تمحض مقاله پیش رو خلاء پژوهشی وجود دارد. از جمله موارد قابل ذکر در این حوزه، می‌توان به کتاب‌هایی همچون **حقوق بشر و سیاست خارجی ایالات متحده** (Hancock, 2007)، **فریب و انتخاب: حقوق بشر و سیاست خارجی ایالات متحده** (Mertus, 2004)، **درک سیاست حقوق بشری ایالات متحده: یک میراثی معمایی** (Apodaca, 2006) اشاره کرد.

البته در مورد تأثیر حقوق بشر بر سیاست خارجی به تازگی کتابی تحت عنوان **تأثیر جهانی شدن حقوق بشر بر سیاست خارجی کشورها** (زهره‌ای، ۱۳۸۹) به فارسی چاپ شده که به صورت کلی به رابطه سیاست خارجی و حقوق بشر پرداخته و عمدتاً تأثیر جهانی شدن را بر سیاست خارجی کشورها مد نظر قرار داده است. با این حال، به نظر می‌رسد در خصوص رابطه سیاست خارجی و حقوق بشر، به‌رغم

حساسیت و اهمیت فراوان، آثار و پژوهش‌های منسجمی صورت نگرفته است؛ به‌گونه‌ای که پژوهش‌ها یا موردی مانند تمرکز بر مورد حقوق بشر و سیاست خارجی آمریکا و یا بسیار کلی مانند تأثیر جهانی شدن بر رابطه حقوق بشر و سیاست خارجی کشورها است.

با عنایت به آنچه گفته شد، پرسش اصلی این مقاله بدین قرار است: رابطه سیاست خارجی و حقوق بشر در دوره زمانی بعد از جنگ سرد چگونه باید مورد ارزیابی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد؟ برای پاسخ به پرسش فوق، باید به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که رابطه سیاست خارجی دولت‌ها با پدیده حقوق بشر چگونه قابل تجزیه و تحلیل است؟ این رابطه بر مبنای چه شاخص‌هایی قابل سنجش و اندازه‌گیری است؟ برآیند این تجزیه و تحلیل چیست؟

برای پاسخ به سؤالات مزبور و از منظر چهارچوب پژوهشی، مقاله حاضر از دو روش بهره می‌گیرد. در روش نخست، به بررسی رابطه حقوق بشر و سیاست خارجی دولت‌ها در چشم‌اندازی تحلیلی-تاریخی می‌پردازد و در روش دوم، با در نظر گرفتن اهمیت روش‌های حقوق بشری، به تحلیل تأثیرات آن بر سیاست خارجی پرداخته می‌شود. از

نظر جمع‌آوری منابع «کتابخانه‌ای» و از جنبه نظری نیز، روش اتخاذشده تحلیلی-تاریخی است. از نظر نتیجه نیز، روش ما سیاست‌گذاری است؛ به این معنا که با محوریت منافع ملی، باید‌ها و نبایدهای سیاست‌گذاری در عرصه بین‌المللی باید در پرتو توجه به حقوق بشر بین‌المللی صورت پذیرد. براساس فرضیه ما، این نوشتار روشن خواهد کرد که اولاً، رابطه سیاست خارجی و پدیده حقوق بشر در چند دهه اخیر به مرور از پیچیدگی و درهم تنیدگی برخوردار بوده و حقوق بشر به‌گونه اجتناب‌ناپذیری به جزئی پایدار از سیاست خارجی بدل شده است و ثانیاً حقوق بشر بر فکر و عمل سیاست خارجی کشورها اثرات عمده‌ای گذاشته است.

۱. رابطه حقوق بشر و سیاست خارجی از نظر مفهومی

طی پنجاه سال گذشته، هنجارهای بین‌المللی حقوق بشری به صورت تدریجی و ذره‌ای، اما در قالبی مستمر و پایدار در سطح بین‌المللی فراگیر شده است؛ به گونه‌ای که هیچ دولتی نمی‌تواند منکر آن هنجارها شود. این روند تدریجی، در چشم‌اندازی تاریخی با هیچ‌کدام از دوره‌های پیشین روابط بین‌الملل قابل مقایسه نیست. به نحوی که این هنجارها، تبدیل به زبان و گفتمان بین‌المللی

شده و به‌گونه‌ای نهادینه شده‌اند که جزئی جداناپذیر از مناسبات بین دولت‌ها و جوامع امروز شده‌اند. دقت در این مسیر می‌تواند صحت گزاره فوق را تأیید کند. از این روست که سیاست حقوق بشری بیش از پیش به خصیصه کلیدی و اساسی سیاست خارجی بدل شده است و حکومت‌ها نیازمند تدوین و تأمین اصولی برای هدایت آن هستند (Luard, 1980, p.661). به‌گونه‌ای که در حال حاضر سخن از «سیاست خارجی حقوق بشر محور» در میان است.

سیاست خارجی چیزی است که دولت‌ها به دلیل وجود و حضور در یک جهان متشکل از دولت‌ها از آن برخوردارند (Vincent, 1986:1). ک. ج. هالستی، سیاست خارجی را به عنوان «ایده‌ها یا اعمال طراحی‌شده از سوی سیاست‌مداران برای حل یک مشکل یا ترویج برخی تغییرات در سیاست‌ها، نگرش‌ها یا اعمال دولت یا دولت‌های دیگر، در بازیگران غیردولتی (به عنوان مثال، گروه‌های تروریستی) در اقتصاد بین‌الملل، یا در محیط فیزیکی جهان» تعریف کرده است (Holsti, 1995, p.83).

سیاست خارجی هر دولتی متشکل از دو سطح «تقاضاهای داخلی» و «واقعیت‌های خارجی» است. به طور کلی، این دو واقعیت

سیستماتیک در تضاد با یکدیگر قرار دارند. دولت‌ها در جامعه‌ای آنارشیک قرار دارند و هیچ حکومت جهانی حکم‌فرما نیست، لذا باید خودشان از منافع‌شان حمایت کنند. با این حال، حکومت‌مداری جهانی، نه به صورتی رسمی، بلکه در قالب حقوق بین‌الملل و سازمان‌های حامی حقوق بشر برای همه وجود دارد و در نتیجه، مرزهای دولت‌ها نمی‌تواند چندان زیاد از رابطه شهروند و اقتدار عمومی محافظت کند (Forsythe, 1995, p.111).

در سال‌های اخیر، نقش حقوق بشر در سیاست خارجی و در روابط بین‌الملل از طریق رویکردها و اعمالی بعضاً متناقض شناخته شده است. به شکلی که از یک سو، احترام به حقوق بشر سنگ بنایی اساسی برای ثبات، امنیت، دموکراسی، روابط همسایگی خوب و توسعه در نظر گرفته شده است و از سوی دیگر، به نظر می‌رسد اولویت‌های امنیتی بر حمایت کردن از حقوق خاصی که به عنوان هسته حقوق بشر تعریف شده‌اند، تقدم یافته است؛ مسائلی که در عین حال حتی به حقوق مدنی و آزادی‌ها لطمه وارد می‌سازند (Debiel and Werthes, 2006, p.54-55). وینسنت می‌گوید، در حالی که دیپلمات‌ها اغلب به ملاحظات کوتاه‌مدت علاقمندند، اگر امنیت در

سیاست خارجی دولت‌های دارای حاکمیت، به طور سنتی، در عرض پارادایم «ماهیت دولت‌ها» قرار گرفته است و یک معیار اخلاقی و استقلال را به دولت مرتبط می‌سازد؛ در حالی که مفهوم حقوق بشر جهانی یک مفهوم وجود بشر بین‌المللی را در بردارد که جهان سیاست باید بر مبنای آن باشد (Beitz, 1979, p.8).

اگرچه از نظر وینسنت^۱، ارتباط بین حقوق بشر و سیاست خارجی از وضوح و شفافیت همانند سایر پدیده‌ها برخوردار نیست (Vincent, 1982)، اما «کشمکشی گریزناپذیری بین حقوق بشر و سیاست خارجی وجود دارد» (Vincent, 1986:129).

1. Vincent.

میان مدت و بلندمدت در نظر گرفته شود، حقوق بشر ممکن است نقش مهمی ایفا نماید (Vincent, 1986, p.132).

از نظر مفهومی، حداقل سه حوزه در خصوص رابطه بین سیاست خارجی و حقوق بشر قابل شناسایی است: ۱. فراگیرشدن تدریجی هنجارهای حقوق بشری در جامعه بین‌المللی؛ ۲. چالش اصل حاکمیت دولت‌ها توسط معیارهای بین‌المللی حقوق بشری؛ ۳. رابطه متقابل حقوق بشر با توسعه، صلح و امنیت بین‌الملل. در زیر هر کدام از این مفاهیم پردازش می‌شوند:

۱-۱. فراگیرشدن تدریجی هنجارهای حقوق بشر در جامعه بین‌المللی

حقوق بشر یک «مفهوم مبهم اساسی» است (Mason, 1990:81-99) که به حقوق کامل شخصی اشاره دارد (Blanton, 2005, p.653) و در عین حال، حقوق بشر بین‌المللی، نخستین ایدئولوژی فراگیر جهان است (Weissbrodt, 1993, p.489-513). نوشتن درباره حقوق بشر، اگرچه در ابتدا کاری خودسرانه تلقی می‌شد، اما در چند سال اخیر رشد داشته است (Donnelly, 1982, p.574). در تعریف و تبیین حقوق بشر قلم‌های بسیار زده شده است از جمله آنکه:

حقوق بشر از حیث ماهیت، حقوقی است که هر فرد به دلیل انسان بودن از آن برخوردار است. از آنجا که همگان از حقوق بشر به دلیل انسان بودن خود برخوردار هستند، لذا حقوق بشر امری اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، همه افراد بشر از حقوق یکسانی برخوردارند که باید در تساوی و به‌صورت اجتناب‌ناپذیر، فراگیر و عمومی اجرا شود (Donnelly, 2007, p.21).

به طور اصولی، حقوق بشر از واقعیت بشر منتج شده است و هدیه از سوی دولتی خاص و یا نظامی قانونی نیست (Tharoor, 1999-2000, p.6) که همه افراد به طور مساوی جدا از جنس، نژاد، ملیت و زمینه‌های اقتصادی از آن بهره‌مندند. مفاد آن بین‌المللی بوده و در طی قرن‌ها و اختلافات سیاسی گونه‌های مختلفی از آن شناخته شده است. در واقع، امروزه حقوق بشر بازتاب تحولات تاریخی است که سبب شکل‌گیری اعلامیه جهانی حقوق بشر و تصویب آن در مجمع عمومی سازمان ملل (Ishay, 2004, p.3) شده است.

حقوق بشر، تضمین‌های سیاسی و اجتماعی است که در جهت حمایت از اشخاص در برابر تهدیدهای برخاسته از دولت‌ها به‌عمل می‌آید (Donnelly,

متعددی از پیمان‌ها روشن است، که از جمله قابل ذکرترین آنها، دو کنوانسیون بین‌المللی - میثاق حقوق سیاسی و مدنی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - است که برخی از اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر را به پیمان‌هایی الزام‌آور مبدل ساخت و در سال ۱۹۷۶ به مرحله اجرا رسیدند (Doyle and Gardner, 2003, p.2-3). اینها از سوی شمار وسیعی از ابزارهای تخصصی (از جمله کنوانسیون علیه شکنجه و سایر تنبیهات یا رفتار پست کننده یا غیر بشری، بی‌رحمانه، کنوانسیون حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان، کنوانسیون حقوق کودکان) و کنوانسیون‌های منطقه‌ای (کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در ۱۹۵۳، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر در ۱۹۷۸ و منشور آفریقایی در مورد حقوق بشر و افراد در ۱۹۸۳) تکمیل شده است.

در واقع، حقوق بشر به عنوان یک نظام مشتمل بر ارزش‌های مشترک جهانی است و از این رو، باید از هر فرصتی بهره جسته و آنها را نه به عنوان اهداف مشترک، بلکه به عنوان تعهدات قانونی و ابزارهای سیاست‌گذاری که می‌توانند در تصمیم‌گیری‌های پیچیده و سخت به کار گرفته شوند - از جمله حیطه‌هایی همچون

(2007, p.238). بی‌تردید اگر حقوق بشر از رویکردهای مختلف مورد توجه قرار گیرد، سبب انعطاف‌پذیری بیشتر آن شده و به نوعی جهانی شدن آن را تضمین می‌نماید. یک حقوق بشر جهان‌شمول، جهانی ایمن، توأم با تنوع و گوناگونی را تضمین می‌کند (Tharoor, 1999-2000, p.6). سیاست‌های حقوق بشری، یک نظام اعتقادی است که در سیاست‌ها به کار بسته می‌شود و به شکل معمول به نوعی ایدئولوژی که هم به عنوان هدف از آن رو که به توجیه تغییرات در ترتیبات سیاسی در راستای برآورده ساختن نیازها پرداخته و هم به عنوان وسیله، از آن رو که سیاست خارجی مطابق و هماهنگ با اهداف حقوق بشری اجرا می‌گردد، اشاره دارد (Dittmer, 2001, p.426). وینسنت نیز مفهوم حقوق بشر را براساس پنج عنصر موضوع حق، هدف حق، اعمال حق، حامل وظیفه متقابل^۲، توجیه حق (Vincent, 1986, p.152; Mertus, 2004, p.4) توضیح می‌دهد.

با این حال، اعلامیه جهانی حقوق بشر نه یک پیمان الزام‌آور، بلکه اعلامیه‌ای از اصول و آرمان‌ها بود. آشکارترین روند توسعه حقوق بشر در دهه‌های گذشته در شمار

2. Bearer of the Correlation Duty.

سیاست خارجی، تجارت، امنیت یا سلامت عمومی ... در نظر بگیریم (Robinson, 2007, p.242)

از اوایل دهه ۱۹۹۰، شاهد گذاری در روابط بین‌الملل از توسعه هنجارها و اقدامات نوین با هدف حمایت از حقوق بشر، با تأکید بر توسعه دستیابی به عدالت بین‌المللی هستیم. ایجاد دادگاه‌هایی از سوی شورای امنیت در ارتباط با جرایم ارتکاب‌یافته در جنگ‌های داخلی رواندا (۱۹۹۴ م) و نظایر آن همگی نشان‌دهنده حرکت به سمت توجه به عدالت بین‌المللی و برتری حقوق بشر است. گسترش مفهوم عدالت بین‌المللی، بیان‌کننده کاهش جایگاه قانونی حاکمیت دولت، به عنوان یک مانع برای دادرسی خارجی و دخالت در امور دولت است (Chandler, 2002, p.120).

تکامل مهم دیگر در رژیم بین‌المللی حقوق بشر، روند تحول صورت‌گرفته از تأکید بر ترویج حقوق (مفصل‌بندی در اعلامیه‌ها و کنوانسیون‌ها) تا فعال کردن حمایت از حقوق (روش‌های نظارت و اجرا) است (Forsythe, 1991). اما مهم‌ترین جنبه دگرگونی رژیم حقوق بشر برای نظام بین‌المللی رشد میزان، ابزارها، اجراها و بازیگران نیست، بلکه تأثیر آن بر اصول اساسی روابط بین‌الملل است:

حاکمیت دولت. پیدایش سیستم دولت در حال حاضر - و یک خصیصه کلیدی روابط بین‌الملل از پیمان وستفالیای قرن ۱۷ - مفهومی است که به بیان این اصل می‌پردازد که دولت‌ها از حاکمیت برابر بهره‌مندند و هیچ دولتی حق دخالت در امور داخلی دولتی دیگر را ندارد؛ که این مفهوم در بند ۷ از ماده ۲ منشور ملل متحد تصریح شده است. با این حال، بسیاری از محققان بر این باورند که با اعطای حقوق به اشخاص، حقوق بشر حاکمیت دولت را محدود کرده است و سوء استفاده از حقوق بشر در داخل مرزهای دولت، حتی ارتکاب از سوی یک حکومت علیه مردم خودش، تنها یک موضوع در حدود صلاحیت داخلی محسوب نمی‌شود، که بدان پرداخته خواهد شد.

اکنون اجماع جهانی رو به رشدی در خصوص نیاز به مسئولیت مشترک برای حقوق بشر وجود دارد. همچنین کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر بر اصول محکمی برای این اقدامات متکی هستند. توافقنامه مشارکت بین اعضای گروه دولت‌های آفریقایی، کارائیب و اقیانوسیه و جامعه اروپایی و دولت‌های عضو آن نیز فرصت‌هایی را برای گفتگوهای سیاسی مبتنی بر حقوق بشر و دموکراسی به عنوان

مبنای اصل حاکمیت پایه‌گذاری شده است. شناسایی برابری چندجانبه حاکمیت دولت‌ها نیازمند آن است که هر دولتی از مداخله در حقوق حاکمیتی سایرین خودداری کند. هنوز در روابط پیچیده جهان معاصر، نه تنها حیطه و محتوا و حقوق حاکمیت دولت‌ها، بلکه عدم مداخله نیز، به عنوان اصل هدایت‌کننده روابط بین‌الملل بحث برانگیز است. ظهور حقوق بشر به عنوان یک مسئله بین‌المللی، نقش عمده‌ای در طرح هنجارهای قراردادی و اصول روابط بین‌دولتی برای بحث داشته است. از یک نگاه دولت‌محور، بین‌المللی شدن حقوق بشر به عنوان یک رویکرد ناسازگار برای سیاست‌های بین‌المللی نگریسته می‌شود. اما در عمل، مسائل حقوق بشر وارد سیاست‌گذاری خارجی اکثر دولت‌های غربی شده است (Dagi, 2001).

بی‌تردید، حقوق بشر در حقوق بین‌الملل و رویکرد جامع منشور ملل متحد به صلح و امنیت بین‌المللی، از مرکزیت برخوردار است. فعالیت‌های حقوق بشری سازمان ملل، پیش از این، به‌گونه‌ای جدی بر اصول عدم مداخله و حاکمیت ملی مصرح در منشور مطرح می‌شد، اما در حال حاضر، تمرکز و تأکیدها از حاکمیت و حقوق دولت‌ها و رژیم‌ها به امنیت و حقوق افراد تغییر یافته است. این روند با

پیش‌شرط‌های ضروری برای توسعه پایدار فراهم ساخته است (Freivalds, 2003, p.4).

از آنچه بیان شد، روشن است که در یک تحول تدریجی، هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر گسترش یافته و این پدیده به نوبه خود بر فضای ذهنی و رفتاری دولت‌ها در مناسبات خارجی اثر می‌گذارد. این روند در عین حال باعث ایجاد چالش برای مفهوم حاکمیت و عدم مداخله خواهد شد که سنگ بنای سنتی روابط بین‌المللی دولت‌ها بوده است.

۲-۱. چالش اصل حاکمیت دولت‌ها توسط معیارهای حقوق بشری

بسیاری از کارشناسان با کوفی عنان، دبیر کل پیشین سازمان ملل، بر سر این مسئله موافقت می‌کنند که مشروعیت دولت با رفتار صحیح با شهروندان خود در پیوند است و یک دولت خاطی بیش از این نمی‌تواند پشت نقاب حاکمیت به‌تنهایی پنهان شود. همچنین پطروس غالی، دبیرکل سابق سازمان ملل، این دستور برای صلح را در دستور کار قرار داد که «زمان حاکمیت مطلق و انحصاری سپری شده است» (Freivalds, 2003, p.4).

همان‌طور که می‌دانیم، از زمان ظهور پیمان وستفالی (۱۶۴۸)، روابط بین‌المللی بر

مقاومت قابل ملاحظه‌ای در برخی از کشورها مواجه شد. با این حال، این تغییر برای ایجاد فرصت‌هایی در راستای بیان نقض‌های جدی و وسیع حقوق بشر و حقوق بین‌الملل که امروزه در مناقشات نظامی به وقوع می‌پیوندد، ضروری است. چالشی که در اینجا برای جامعه بین‌المللی رخ می‌دهد، این است که در عین حال باید مؤثرتر از قبل عمل کند. به علاوه، در شرایط کنونی، سخن از مداخله مشروع بیان آمده است (Mindzie, 2009, p. 8).

در سطح بین‌المللی، حقوق بشر به صورت ابتدایی بیان‌کننده شیوه رفتار دولتی با شهروندان خود است و از این جنبه، کاملاً یک امر داخلی محسوب می‌شود. از سوی دیگر، دغدغه برای حقوق بشر شهروندان و افراد دارای تابعیت خارجی، ریشه اخلاقی و محکمی داشته و تبدیل به بخشی از سیاست‌های خارجی و فعالیت‌های تعدادی از سازمان‌های بین‌المللی شده است. با این حال، پرداختن به این دغدغه همانند تضاد بین اصل عدم مداخله است. تقدم عدم مداخله، به خصوص در مواردی از نقض‌های سیستماتیک مداوم و انبوه حقوق بشر به جد پرسش‌ناپذیر است (Donnelly, 1984, p.312).

اگر دولت را یک واحد اخلاقی همانند افراد در نظر بگیرم، پس هرگونه مداخله خارجی یک نقض استقلال اخلاقی دولت خواهد بود. از طرف دیگر، اگر توجیه نهایی برای وجود دولت، حمایت از حقوق طبیعی شهروندان است، «حکومت نقض قابل توجه‌ای از حقوق بشر را انجام می‌دهد، بسیار با علت وجودی خود فاصله دارد» (Teson, 1988, p.15). در این صورت، حکومت نه تنها مشروعیت داخلی بلکه مشروعیت و مقبولیت بین‌المللی خود را از دست می‌دهد. آنچه که از این نگاه برمی‌خیزد، این است که یک «تنش غیرقابل اجتناب» بین حقوق بشر و سیاست خارجی وجود دارد (Vincent, 1986, p.29). از این روست که استانیلی هافمن دو دهه پیش نوشت: «زمانی که یک ملت از حکومت‌های خارجی می‌خواهد حقوق بشر را بهبود بخشند، آیا اینگونه نیست که به مشروعیت سیاسی سایر کشورها و نظام اقتصادی آنها ضربه می‌زند؟» (Hoffman, 1981, p.116).

از نمای کنونی حقوق بین‌الملل، این نکته را می‌توان استنباط کرد که اصل عدم مداخله یک هنجار مطلق در نظام هنجاری بین‌المللی معاصر نیست. بند ۷ از ماده ۲ منشور ملل متحد، مداخله در اموری را که در

دولت- فردی تمرکز داشتند (Vincent, 1986, p.118; Vincent, 1974, p.14) در نظر داشت که رابطه مفهومی سیاست خارجی و حقوق بشر بین‌المللی به ابعاد ذکر شده محدود نشده و بعد دیگری نیز در این رابطه مفهومی در به هم پیوستگی حقوق بشر و توسعه و صلح و امنیت بین‌المللی وجود دارد.

۳-۱. رابطه متقابل حقوق بشر، توسعه، صلح و امنیت بین‌المللی:

حقوق بشر در دوران بعد از جنگ سرد با مفاهیم کلیدی توسعه، صلح و امنیت بین‌المللی پیوند خورده است. در زمینه صلح و امنیت بین‌المللی، باید گفت که مفاهیم و پدیده‌هایی چون مداخلات بشردوستانه^۳، گسترش دامنه دادگاه‌های بین‌المللی در زمینه مسئولیت شخصی رهبران سیاسی و مسئولیت حمایت^۴، لایه‌های امنیت بین‌المللی حقوق بشر در مناسبات دوجانبه و چندجانبه را غلیظتر نموده‌اند. به علاوه، بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حقوق بشر بحث در خصوص توازن بین امنیت و احترام برای آزادی‌های مدنی و تنش بین حقوق بشر و امنیت مجدداً مطرح شده است (Debiel

صلاحیت داخلی دولتی دیگر است منع می‌کند. اما قبل از به‌کارگیری این اصل، نخست باید روشن شود که چه اموری در حیطه صلاحیت داخلی دولت قرار می‌گیرند.

اقتدار و قلمرو قدرت کشورها از طریق قانون حقوق بشر بین‌المللی محدود می‌شود، زیرا دولت‌های عضو پیمان‌ها و کنوانسیون‌های حقوق بشری، بخشی از حاکمیت خودشان را مشتاقانه به دلیل اهمیت جامعه بین‌المللی و اولویتی که این پیمان‌ها و کنوانسیون‌ها به حقوق سیاسی، مدنی، اجتماعی و اقتصادی می‌دهند، واگذار می‌کنند. بنابراین، جنبش حقوق بشر سبب تغییراتی در ماهیت حاکمیت دولت شده است؛ به گونه‌ای که ارگان‌های بین‌المللی به سرعت در حال نفوذ در حوزه‌هایی هستند که پیش از این به عنوان حوزه داخلی در نظر گرفته می‌شد (McDougal, 1980, p.211).

همان‌گونه که گفته شد، سیر تحول حقوق بشر بین‌المللی، تأثیر مستقیمی بر میزان و توانایی حاکمیت دولت‌ها داشته و به محدود کردن رفتار آنها در مناسبات خارجی منجر شده است. در واقع، حقوق بشر و سیاست خارجی به یک مشارکت ناآرام و پرتلاطم شکل می‌دهند؛ در حالی که پیشتر صرفاً بر ساختار سیاسی داخلی و روابط

(and Werthes, 2006, p.55) اکنون پیوند بین حقوق بشر، توسعه پایدار و صلح و امنیت به طور روزافزونی روشن و در سطح وسیعی مورد قبول واقع شده است. حقوق بشر، نگرانی تک‌تک افراد است. موفقیت فعالیت‌های حقوق بشری بسته به یک رویکرد جامع است که در آن حوزه‌های سیاسی مختلف و ابزارهای مطابق با آنها با یکدیگر هماهنگ هستند. در همه حوزه‌ها و جنبه‌های سیاست خارجی، از جمله توسعه همکاری، مهاجرت، امنیت و تجارت، حقوق بشر و گستره آن تبدیل به جریان و محور اصلی شده است (Mindzie, 2009, p.8).

زمانی که جنگ سرد پایان یافت، برخی براین باور بودند که «احتمال دارد جهان درگیر دگرگونی‌های اساسی شود» (Kegley, 1993, pp.131-146). به گونه‌ای که یک محیط مطلوب را برای تعقیب اهداف سیاست خارجی نئولیبرال ایجاد کند (Blanton, 2005, p.661). امروزه جهانی شدن فعالیت‌های حقوق بشری سبب ایجاد یک جایگاه ویژه برای شبکه‌ها و آگاهی‌هایی شده است که از سیاست خارجی بشردوستانه حمایت می‌کنند.

از آنچه که بیان شد، این نتیجه حاصل می‌شود که دامنه مفهومی رابطه حقوق بشر و

سیاست خارجی گسترده تر شده؛ هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر فراگیر شده؛ حاکمیت دولت‌ها توسط معیارهای بین‌المللی حقوق بشر به چالش کشیده شده و امنیت و توسعه بین‌المللی به حقوق بشر گره خورده است. حال باید دید در عرصه عمل، رابطه حقوق بشر و سیاست خارجی چگونه قابل بررسی است؟

۲. رابطه حقوق بشر و سیاست خارجی از نظر عملی

از نظر عملی، رابطه سیاست خارجی و حقوق بشر در قالب توجه به سه موضوع: ۱. اعتبارآفرینی حقوق بشر و سیاست خارجی؛ ۲. امنیتی شدن حقوق بشر در مناسبات بین‌المللی؛ ۳. تعاملات دوجانبه و چندجانبه حقوق بشری روشن می‌شود.

۲-۱. اعتبارآفرینی حقوق بشر در سیاست خارجی

یکی از ابعاد مهم عملی در مطالعه رابطه حقوق بشر و سیاست خارجی، نقش اعتبارآفرینی حقوق بشر برای جایگاه و مناسبات بین‌المللی کشورهاست. به عبارت دیگر، یکی از شاخصه‌های اصلی اعتبار کشورها در عرصه بین‌المللی، میزان عمل به تعهدات حقوق بشری آنها از یک سو و نحوه

بهره‌برداری از مفاهیم حقوق بشری در تعاملات خارجی از سوی دیگر است. باید در نظر داشت که این رابطه، رابطه‌ای مطلق نیست و چه بسا جنبه ابزاری و استفاده سیاسی از حقوق بشر برای اهداف سیاست خارجی برجسته باشد. شاید توسعه و ترویج حقوق بشر در داخل و خارج، هدفی ثانویه و حاشیه‌ای باشد، اما هر چه هست، حقوق بشر حتی در قالب ابزاری، نقشی اعتبارآفرین در سیاست خارجی ایفا می‌کند. در این زمینه، مثال‌های متعددی وجود دارد. در سیاست خارجی آمریکا، عمده‌ترین دوران از این زاویه، دوران کارتر است. هر چند روسای جمهور دیگر آمریکا نیز سعی در ایجاد اعتبار برای سیاست خارجی خود از طریق استفاده از حقوق بشر داشته‌اند. از این روست که در خلال چند سال گذشته تلاش‌های مؤثری از سوی حکومت‌ها در تعدادی از کشورهای غربی برای سیاست‌های این‌چنینی صورت پذیرفته است. در دوران حکومت کارتر در ایالت متحده آمریکا، به‌کارگیری واژه حقوق بشر نخستین بار به عنوان یک عنصر عمومی صحیح در سیاست خارجی آمریکا ظهور یافت (Gayner, 1977, p.3) و در خلال تصدی ریاست جمهوری جیمی کارتر (۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱) حکومت نوعی حقوق بشر

بر اساس سیاست خارجی را که توانست امتیازهای مالی کشورهای در حال توسعه را حذف و یا کاهش دهد، دنبال کرد (Sethene). حکومت‌های کارگری سابق در بریتانیا نیز هر کدام به نوبه خود سیاست‌های مؤثری را در این زمینه دنبال می‌کردند. برخی کشورهای کوچک‌تر مانند سوئد و هلند هم تلاش‌های مشابه‌ای انجام داده‌اند. سیاست‌های این حکومت‌ها، تنها در حد اعلامیه‌های عمومی در خصوص اهمیت احترام به حقوق بشر نبود، بلکه اتخاذ اقدامات مرتبط به برخی از کشورها برای ترغیب آنان در زمینه تغییر سیاست‌هایشان در ارتباط با حقوق بشر بود (Luard, 1980). اکنون در برخی از کشورهای جهان سوم نظیر آفریقای جنوبی و اندونزی (www2.ohchr.org) نقش حقوق بشر در سیاست خارجی بسیار پررنگ شده است.

در طی پنج دهه گذشته، نقض‌ها و تعدی‌های حقوق بشر، از بحث‌های محوری رسانه‌ها و همچنین جهان آکادمیک بود. در واقع، این امر در زمانی رخ داد که تعدادی از دولت‌ها و مخالفان آنها، نقض حقوق بشر را در شرایط و وضعیت‌های مناقشه و جنگ به نمایش می‌گذاشتند. در این شرایط، کشورهای اروپایی، تحت حمایت اتحادیه

اروپا، تلاش کردند دادگاه اروپایی حقوق بشر را ایجاد نمایند که در آن دولت‌های عضو در وقایع نقض گسترده حقوق بشر مورد آزمایش قرار می‌گرفتند. در این زمینه، ایالات متحده آمریکا نتوانست از طریق تحولات حقوق بشر از اروپایی‌ها سبقت بگیرد.

بنابراین، یک اجماع کلی پیرامون این مسئله وجود دارد که موارد رعایت یا نقض حقوق بشر نه تنها باید از سوی شهروندان عادی یا از سوی سازمان‌های غیردولتی نظیر مؤسسات ملل متحد^۵ و عفو بین‌الملل،^۶ بلکه باید در سیاست خارجی حکومت‌ها بیان شود. به عبارت دیگر، دغدغه سیاست خارجی نباید تنها بهبود امور حداقلی و منافع ملی باشد، بلکه باید اصلاح بی‌عدالتی‌هایی باشد که از سوی کشورهای دارای حکومت ظالم و ناقض حقوق بشر اعمال می‌شود. اگر سیاست‌های حکومت‌ها بیانگر و منعکس‌کننده نگرانی عمیق شهروندان آنها در این حوزه باشد، ابزارها و لوازم قانونی برای حکومت‌ها فراهم می‌شود و آنها خواهد توانست نقش قابل ملاحظه‌ای در این زمینه ایفا کنند؛ به نحوی که از طریق تأثیرگذاری بر دولت‌هایی این چنینی به نقض‌های حقوقی شدیدی که

برخی به شکل مستمر از آن در رنج هستند، پایان داده و یا حداقل از آن بکاهند.

جنگ سرد، که بیش از چهل سال بر روابط بین‌الملل تأثیر گذارد، به واسطه اولویت یافتن منافع استراتژیک هر یک از گروه‌ها شناخته می‌شد. بنابراین، نگرانی‌های حقوق بشری تنها در مرحله دوم اهمیت قرار داشتند (Mindzie, 2009:8). لذا تا زمان استعمارزدایی - یعنی دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ زمانی که دولت‌های تازه استقلال یافته برای گرفتن قدرت اخذ رأی در سازمان ملل برای تصویب تعدادی از قطعنامه‌های حقوق بشری تلاش می‌کردند - (از جمله قطعنامه ۱۵۰۳، که رسیدگی در خصوص شکایت از نقض‌های گزارش شده را تدوین نمود) توجه چندانی به حقوق بشر نمی‌شد (Solomon, 2006, p.37).

در حال حاضر، افراد در جامعه جهانی، در اثر تحولاتی که در حقوق بشر رخ داده، تنها به منافع خود توجه نمی‌کنند، بلکه نسبت به منافع دیگر مردم جهان نیز حساس شده‌اند (Appiah, 2006). همراه با این پرسش که دولت‌های آنها چه اقداماتی را برای منافع اتباع خود انجام می‌دهند، این سؤال نیز مطرح است که آنها برای بهبود شرایط دیگران چه اقداماتی انجام می‌دهند؟»

5. United Nations Association(UNA).
6. Amnesty International.

که قانون آپارتاید بر آفریقای جنوبی سایه افکنده بود، بسیاری از دولت‌ها و حکومت‌های غربی همچنان به روابط تجاری خود با حکومت روز، به‌رغم مذمت این عمل از سوی جامعه بین‌المللی ادامه دادند. دلیل عمده آن نیز این بود که آفریقای جنوبی یکی از تأمین‌کنندگان و متصدیان اصلی مواد خام کشورهای غربی است (Luard, 1981, p.5).

در سال‌های اخیر، نقش شورای امنیت در خصوص مباحث حقوق بشری و تدوین و اجرای تحریم‌ها و امنیتی شدن مسئله حقوق بشر قابل توجه است. در زمینه حقوق بشر، به‌خصوص در چهارچوب سازمان ملل، در مورد حاکمیت بحث‌هایی وجود دارد که در این زمینه می‌توان به بند ۷ از ماده ۲ منشور، ماده ۵۵ و ۵۶ منشور، شروط پیمان‌های حقوق بشری، اقدامات پیشنهادی شورای امنیت در پاسخ به تهدید به صلح بین‌الملل و یا مواردی از مداخله بشردوستانه، از قبیل مورد کوزوو در سال (Alston, Goodman, 1999; Steiner, 2008, p.700) و همچنین به مواردی نظیر دارفور در سال ۲۰۰۳ و لیبی در سال ۲۰۱۱ اشاره کرد.

اگرچه نخستین تلاش‌های صورت‌گرفته در مورد بیان نقض‌های حقوق بشر تنها

(Finnemore, 1998, p.914). شهروندان خوب جهانی می‌پرسند: «دولت من برای ایجاد یک جهان بهتر دست به چه اقداماتی زده است؟» (Lumsdaine, 1993). در این راستا، آنها از دولت‌های خود می‌خواهند در سیاست خارجی، مسئولیت‌های حقوق بشری را مد نظر قرار دهند.

بنابراین، براساس آنچه که بیان شد، مدل سیاست خارجی مبتنی بر بین‌الملل‌گرایی بشردوستانه را می‌توان براساس ترکیبی از ارزش‌های وطن‌گرایی، منافع بلندمدت، و ارائه یک تصویر بین‌المللی از وضعیت اجتماعی رفاهی داخلی تعریف کرد (Pratt, 1989, p.14).

۲-۲. امنیت‌ی شدن حقوق بشر در مناسبات بین‌المللی

طی چند دهه گذشته، حقوق بشر پدیده‌ای امنیتی شده و به طور مستقیم باعث خدشه‌دار شدن حاکمیت عملی برخی از کشورها در قالب اعمال تحریم‌های گوناگون، تغییر نظام سیاسی، مداخله نظامی و از بین رفتن مصونیت‌های رهبران سیاسی شده است. آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های موفق تحریم‌های بین‌المللی برای تغییر نظام سیاسی از طریق حقوق بشر است. با این حال، در خلال مدتی

مسائل نژادگرایی و استعمار را دربرمی‌گرفت (Steiner, Alston, Goodman, 2008, p.746) اما امروزه حقوق بین‌الملل به دولت‌ها حتی اجازه دفاع از نقض حقوق بشر را به عنوان اعمال مشروعیت حاکمیت ملی نمی‌دهد و حتی آن دسته از دولت‌هایی که هنجارهای حقوق بشری را نقض می‌کنند، به‌ندرت بیان می‌دارند که آن حق قانونی آنهاست. آنها همچنین تعدی‌های رخ داده را انکار می‌نمایند (Fox, 1997, p.115).

از اوایل ۱۹۹۱، شورای امنیت سازمان ملل در مواردی از این اختیار برخوردار شد که از نیروی نظامی در جهت پایان بخشیدن به نقض‌های گسترده حقوق بشر در دولت‌های دارای حاکمیت بدون رضایت اقدام نماید. این توانایی نشان‌دهنده آن است که رعایت حداقل استانداردهای حقوق بشری یکی از اجزای مهم مسئولیت رو به تزاید دولت‌ها در نظام جهانی است (Jackson, 1993, p.588). از نظر چاروت،^۷ مفهوم حاکمیت داخلی دولت، دولت‌ها را به سوء استفاده‌های حقوق بشری به اسم «اعمال اقتدار در امور داخلی» سوق داده است. همان‌گونه که چاروت پیشنهاد می‌کند، این امر اقتدار برتری که ادعا می‌کند دولت‌ها

تحت قیود حقوق بین‌الملل هستند را بی‌اثر می‌سازد (Charvet, 1997, pp.39-48). البته شایان ذکر است که هرچند دولت‌ها تحت تأثیر هنجارهای حقوق بشر در رفتار خود تغییر می‌دهند، اما آن را با استفاده از عنصر اقتدار پیش می‌برند (Krasner, 1999, p.64). در یک بررسی جامع صورت گرفته در خصوص تحریم‌ها^۸، به بیان این مطالب پرداخته شده است که تحریم‌های اقتصادی تنها در برخی موارد که شامل یک‌سوم آنان می‌شود، کارایی دارند (Hufbauer et al, 1990; Chow, 2007, p.153). در بیشتر مواردی که تحریم‌های اقتصادی با هدف تغییر رژیم به کار گرفته شده است، همانند موارد عراق و کوبا، تأثیرات بسیار اندکی بر گردانندگان قدرت داشته و در عوض سبب محکم‌تر شدن جایگاه رژیم‌های تحت هدف بوده است (Chow, 2007, p.153).

در خصوص حقوق بشر در روابط چین و آمریکا نیز نکات جالبی وجود دارد. روابط چین و ایالات متحده از سال ۱۹۶۹ که در روند عادی‌سازی روابط - در دوره ریاست جمهوری نیکسون - قرار گرفت، تا آنجا ارتقا پیدا کرد که تنها محدودیت‌های نسبتاً کمی

۸. حاصل یک تحلیل در خصوص بیش از صد مورد است.

7. Charvet.

(p.9). در سال ۲۰۰۷ گزارش شده است (Caulcutt, 2008) که فروش سلاح‌های فرانسوی به کشورهای آفریقایی نسبت به سال ۲۰۰۶ دو برابر شده و نیجریه و چاد در لیست کشورهای بودند که سلاح‌های فرانسوی را خریداری کرده‌اند (Mindzie, 2009:9).

کند بودن عملکرد ایالات متحده جهت پیگیری وضعیت حقوق بشر در چین، در فدراسیون روسیه، یکی از مثال‌های واضح پیرامون غلبه یافتن منافع ملی بر ملاحظات حقوق بشری است. این در حالی است که اقدام حکومت روسیه در چین بسیار تأسف‌آور بود و نیروهای امنیت فدرال کمترین احترام را برای حقوق بشر قائل بودند. به گونه‌ای که گزارش‌های موثقی از نقض‌های فاحش و جدی، از جمله تعداد زیادی گزارش در مورد قتل‌عام خارج از فرایند قضایی هم از سوی حکومت و هم از سوی جنگجویان چینی وجود داشت (Baehr and Holleman, 2004, p.50).

در بسیاری از موارد نقض و تعدی حقوق بشر، دولت‌هایی که پیمان‌ها و توافقات دیپلماتیک با متخلف و متجاوز دارند، سکوت و عدم ارائه هرگونه نقد و نکوهشی را برمی‌گزینند. این امری غامض و تحت‌الشعاع منافع ملی برخی

باقی ماند. اما از بهار سال ۱۹۸۹، بعد از سخت‌گیری چین نسبت به جنبش دموکراسی خواهی، ایالات متحده تحریم‌های بسیاری از جمله کاهش سطح کمک‌های خارجی، صدور رأی منفی و یا ممتنع در بانک‌های جهانی، منع صادرات مواد یا سرویس‌های دفاعی، منع واردات مهمات یا ادوات جنگی و... را در دستور کار خود قرار داد (Rennack, 2006).

با این حال، همواره این چالش و خطر وجود دارد که دولت‌ها اهداف سیاست خارجی خود را زیر پوشش و تغییر چهره مداخله بشردوستانه تعقیب کنند. چنین احتمالی در خصوص مداخله ایالات متحده در عراق به جد مورد بحث قرار گرفت (Teson, 2005). همچنین، به‌رغم تعهدات ایجادشده برای تعقیب سیاست خارجی ارزش‌محور در جهت جلوگیری از صدور اسلحه به حکومت‌هایی که به عدم احترام به حقوق بشر و اصول دموکراتیک شناخته شده‌اند، کشورهای غربی اغلب مواقع از طریق اولویت دادن به منافع اقتصاد ملی، خود را در مقابل این اصول قرار می‌دهند. نمونه آن، در سال ۲۰۰۵، فروش سلاح بریتانیا (Barnett, 2005) به کشورهایی از جمله اریتره، اتیوپی، سودان یا مالاوی است (Mindzie, 2009).

دولت‌هاست. از این رو، این‌گونه استنباط می‌شود که منافع ملی، حقوق بشر و سیاست خارجی سه جزئی هستند که می‌توانند از هر امر و شرایطی تفکیک شوند؛ به‌خصوص زمانی که منافع ملی درگیر است. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، در روند حمایت از منافع ملی، سوء استفاده و نقض حقوق بشر به‌طور مستمر با نام حاکمیت ملی انجام می‌شود (Sethene, Oppenheim, 1991, p.28)

در جهان بعد از جنگ سرد، اگرچه حقوق بشر به‌عنوان یک ایدئولوژی تحمیلی غربی از سوی تعداد زیادی از منتقدان در نظر گرفته شد (Mindzie, 2009, p.8) با این‌حال، سرفصل جدیدی در نقش مؤسسات بین‌المللی پدیدار شد و جامعه بین‌الملل قویاً به تعدادی از بحران‌ها و نقض‌های گسترده حقوق بشر از طریق اعمال تحریم‌ها، گسترش عملیات حفظ صلح یا حتی هدایت دخالت‌های نظامی، پاسخ داد. از جمله آنها می‌توان به مداخلات بشردوستانه نظامی در سومالی در سال ۱۹۹۳ (۱۳۷۱ ش)، یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ (۱۳۷۷ ش) و دستگاه اداری موقتی بین‌المللی در بوسنی و هرزگوین در ۱۹۹۴-۱۹۹۳ (۱۳۷۲-۱۳۷۱ ش)، کوزوو در سال ۱۹۹۸ (۱۳۷۶ ش)، تیمور شرقی در ۱۹۹۹ (۱۳۷۷ ش) و دارفور در سال ۲۰۰۳ (۱۳۸۱ ش)

ش) اشاره کرد. در واقع، در برخی مواقع، زمانی که با چنین دیکتاتورهایی مواجهه صورت می‌گیرد، به نظر می‌رسد نفوذ اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک برای متوقف کردن نقض گسترده و سازمان‌یافته حقوق اساسی بشری مؤثر نیست. بنابراین، محدودیت‌ها و استثنائات اخلاقی باید بر حاکمیت سرزمینی به‌عنوان یک استثنا بر اصل عدم مداخله و به‌عنوان هادی روابط بین‌الملل مورد قبول واقع شود (Pease and Forsythe, 1993, p.290-314; Donnelly, 1995, pp.115-145)

بنابراین، بررسی وضعیت حقوق بشر در داخل کشورها اغلب سبب توجه به نقض‌های حقوق بشر شده که نتیجه آن اعمال تحریم‌ها در برخی از کشورها از جمله زیمبابوه، چاد و سودان بوده است. شاید این از طریق همکاری میان سازوکارهای گوناگون موجود در سیستم ملل متحد امکان‌پذیر می‌شود. به‌عنوان مثال، این مسئله می‌تواند از طریق دبیر کل ملل متحد، مجمع عمومی یا شورای امنیت که مکلفند صلح بین‌المللی و امنیت را در سطح جهانی حفظ نمایند، مطرح شود. این مسئله در قطعنامه ۱۵۹۳ مصوب شورای امنیت سازمان ملل در سال ۲۰۰۵، که به بیان وضعیت دارفور سودان جهت طرح در دادگاه جنایی بین‌المللی (ICC) می‌پردازد،

با این وجود، ادارات بین‌المللی زیر چتر اهداف هزاره سازمان ملل، اقدامات سیاسی گسترده‌ای را از جمله جلوگیری از کشمکش، برقراری صلح بعد از کشمکش و یک سهم گسترده در برنامه‌های توسعه ایفا کرده‌اند. این اقدامات به شکل عادی تحت عنوان حکومت جهانی توضیح داده می‌شود که به طور متوازی حکومت دولت را در مواردی با چالش مواجه می‌سازد (Duffield, 2001, p.12).

بنابراین، اگرچه یکی از واقعیت‌های مسلم روابط بین‌الملل این است که نه تنها حکومت جهانی بلکه چیزی همانند حکومت جهانی نیز با انحصار مشروعیت کاربرد زور برای تضمین امنیت اساسی دولت‌ها وجود ندارد (Forsythe, 1995, p.113)، اما این‌گونه هم نیست که ضمانت و اجرای بین‌المللی به طور کلی وجود نداشته باشد. به‌طور نمونه، دادگاه‌های یوگسلاوی سابق و رواندا، هنجارهای بین‌المللی در خصوص ناقضان گسترده حقوق بشر را به اجرا گذارده‌اند. اما چالش و مشکلی که وجود دارد، این است که این تضمین و اجرای بین‌المللی از جامعیت برخوردار نیست و به‌ندرت بر قدرتمندان و یا دوستان آنان تأثیر می‌گذارد (Doyle and Gardner, 2003, p.11-12).

شرح داده و سبب صدور اتهام علیه عمر البشیر^۹، رئیس جمهور سودان در سال ۲۰۰۹ شد (Mindzie, 2009, p.6).

مداخله به طور معمول به عنوان «مداخله اجباری یا دیکتاتورمابانه از سوی یک بخش خارجی، در حیطه صلاحیت یک دولت حاکم» تعریف می‌شود (Bull, 1984, p.1). عناصر «مداخله اجباری یا دیکتاتورمابانه» نه تنها شامل مداخله نظامی مستقیم، بلکه شامل اقدامات غیرنظامی، به‌خصوص موارد اقتصادی می‌شود» (Little, 1987, p.49).

مجموعه این مداخلات در جدول زیر منعکس شده است.

جدول شماره (۱) - فهرست مداخلات

بشردوستانه

۱۹۹۳	مداخله بشردوستانه	سومالی
۱۹۹۹	مداخله بشردوستانه	یوگسلاوی
۱۹۹۴-	مداخله دستگاه اداری	بوسنی و
۱۹۹۳	موقتی بین‌المللی	هرزه‌گوین
۱۹۹۸	مداخله دستگاه اداری	کوزوو
۱۹۹۹	مداخله دستگاه اداری	تیمور شرقی
۲۰۰۳	مداخله دستگاه اداری	دارفور
۲۰۰۳	مداخله بشردوستانه	عراق
۲۰۰۷	مداخله بشردوستانه	افغانستان
۲۰۱۱	مداخله بشردوستانه	لیبی

تدوین: نگارندگان

۲-۳. تعاملات دوجانبه و چندجانبه حقوق بشری

از آنجا که گفتمان حقوق بشر نیازمند شناسایی جدی‌تر به عنوان یک عنصر اساسی سیاست خارجی از سوی دولت‌هاست (Mindzie, 2009:8)، یکی دیگر از نمادهای عملی در رابطه بین حقوق بشر و سیاست خارجی، تعاملات دوجانبه و چندجانبه حقوق بشری است. پیشینه تعاملات چندجانبه عمدتاً به کنفرانس هلسینکی در روابط شرق و غرب بازمی‌گردد. بعد از آن، در سالیان اخیر، مناسبات دوجانبه حقوق بشری، به‌خصوص در روابط کشورهای غربی با چین نیز از نظر عملی قابل توجه است.

با تغییر دوران جنگ سرد به دوران تنش‌زدایی، توافقنامه هلسینکی ۱۹۷۵ نمادی از یک رویکرد امنیتی جامع در ارتباط با تنش بین تمایل برای حفظ امنیت در اروپا و توجه به احترام برای حقوق بشر به‌خصوص در اروپای شرقی بود. در اصل ۷ توافقنامه مذکور، به احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی از جمله آزادی فکر، وجدان، مذهب و عقیده اشاره شده است:

«دولت‌های شرکت‌کننده به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی احترام خواهند گذاشت، از جمله آزادی فکر، وجدان، مذهب یا عقیده،

و این امر برای همه بدون تبعیض نژادی، جنسی، زبانی یا مذهبی» (Baehr and Holleman, 2004, p.49). بنابراین کنفرانس هلسینکی تبدیل به نهادی جدی برای تعاملات چندجانبه حقوق بشری بین بلوک شرق و غرب شد و مسائل حقوق بشری را وارد عرصه‌های عملی سیاست خارجی ساخت.

در طول بیش از پنج دهه گذشته، بسیاری از حکومت‌ها حداقل در نظر، مفهوم حقوق بشر را به عنوان یک اصل هادی رفتار با افراد و ملت خود اتخاذ کرده‌اند. همچنین، حکومت‌ها تلاش نموده‌اند بر وضعیت حقوق بشر در سایر کشورها تأثیر بگذارند. به عنوان مثال، ۱۲ کشور عضو اتحادیه اروپا، قتل‌عام و کشتار میدان تیانمن^{۱۰} را در جون ۱۹۸۹ پکن محکوم کردند. اگرچه روابط بعد از مدتی عادی شد، اما اعضای اتحادیه اروپا به اظهار نگرانی خود در خصوص وضعیت حقوق بشر در چین، در اقدامات سیاسی خاص و در نشست‌های کمیسیون حقوق بشر ملل متحد ادامه دادند. در این میان، یکی دیگر از ابزارهای مهم مورد استفاده اعضای اتحادیه اروپا برای بهبود وضعیت حقوق بشر در چین، گفتگوی اتحادیه اروپا- چین بود. در این

10. Tianammen.

گفتگو، مسائل حقوق بشری بین نمایندگان وزارت امور خارجه چین و دانشگاهیان چینی و همتایان اروپایی‌شان مورد بحث قرار گرفت (Holleman, 2002, pp.159-161).

بنابراین، دولت‌ها از آنجا که روابط دیپلماتیک دارند، به یکدیگر وابسته‌اند و نوعی وابستگی متقابل بین آنها وجود دارد و لذا استراتژی‌های سیاست خارجی آنها تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در بسیاری از زمینه‌ها، آنها متقابلاً به صورت مجازی عمل می‌کنند. از جمله در حوزه‌های مبادلات اقتصادی، توافقات تجاری، رفاه، برنامه‌های کمک خارجی و سایر مسائلی که جامعه بین‌الملل را به طور کل تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. بنابراین روابط چندجانبه دولت‌ها ممکن است به دلیل اظهار نظر یک دولت علیه دیگری، به طور مثال در زمینه سیاست‌های داخلی یک حکومت خاص در مسائل حقوق بشری، تحت تأثیر قرار گیرد (Luard, 1981, p.4).

در خصوص روابط و تعاملات دوجانبه، باید اشاره کرد که در بسیاری از موارد می‌توان به جای استفاده از تحریم، با بهره‌گیری از قابلیت‌ها و توانمندی‌های لحاظ شده در قدرت نرم و کاربست آن در گفتگوهای حقوق بشری بسیاری از مسائل را در جهت تأمین منافع مطرح و هدایت کرد و

بدین طریق، مسائل را حل و فصل کرد. در این زمینه، گفتگوهای حقوق بشری مابین ژاپن و اروپا، چین و آمریکا، ژاپن و ایران، ایران و اروپا قابل ذکر است.

فرجام

از آنچه که بیان شد، این نتیجه حاصل می‌شود که دامنه مفهومی و عملی رابطه حقوق بشر و سیاست خارجی گسترده‌تر شده و هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر بیش از پیش فراگیر شده‌اند. به گونه‌ای که حاکمیت دولت‌ها توسط معیارهای بین‌المللی حقوق بشر به چالش کشیده شده و امنیت و توسعه بین‌المللی به حقوق بشر گره خورده است. اکنون یکی از عناصر اعتبار آفرین سیاست خارجی کشورها، که به انحای گوناگون مناسبات و تعاملات دوجانبه و چندجانبه بین‌المللی را متأثر می‌سازد و چه بسا سبب امنیتی شدن روابط می‌شود، حقوق بشر است.

در واقع، یکی از شاخصه‌های اصلی اعتبار کشورها در عرصه بین‌المللی، میزان عمل به تعهدات حقوق بشری آنها از یک سو و نحوه بهره‌برداری از مفاهیم حقوق بشری در تعاملات خارجی از سوی دیگر است. به همین دلیل است که طی چند دهه گذشته، حقوق بشر پدیده‌ای امنیتی شده و نقض آن

3. Apodaca ,Clair (2006), Understanding U.S. Human Rights Policy: a paradoxical legacy, New York and London, Routledge.
4. Baehr ,Peter R. and Monique castermans Holleman, (2004), *The Role of Human Rights in Foreign Policy*, Third Edition, United States: Palgrave Macmillan.
5. Barnett A, (2005), "UK arms sales to Africa reach £1billion mark", The observer, 12 June 2005, <http://www.guardian.co.uk/politics/2005/june/12/uk.hearafrica05>.
6. Beitz C. (1979), Political Theory and International Relations, New Jersey, *Princeton University Press*.
7. Beitz C. (1991), "Sovereignty and Morality in International Affairs", in D.Held(ed.), Political Theory Today, *Cambridge, Polity Press*.
8. Blanton ,Shannon Lindsey, (2005) Foreign Policy in Transition? Human rights, Democracy, and U.S. Arms Exports, *International Studies Quarterly*.
9. Bull ,H. (1984), "International" in H.Bull(ed.), *Intervention in World Politics*, Oxford, Clarendon Press.
10. Burgers,J. (1992), The road to san Francisco: the revial of the human rights idea in the Twentieth century, *Human Rights Quaterly*, 14 .

به طور مستقیم باعث خدشه‌دار شدن حاکمیت عملی برخی از کشورها در قالب اعمال تحریم‌های گوناگون، تغییر نظام سیاسی، مداخله نظامی و از بین رفتن مصونیت‌های رهبران سیاسی شده است. از این‌رو، گفتمان حقوق بشر نیازمند شناسایی جدی‌تر به عنوان یک عنصر اساسی سیاست خارجی از سوی دولت‌هاست تا به تصمیم‌گیرندگان کمک کند ریسک و خطر را تشخیص دهند و از مزایای تقویت تعهد به حقوق بشر، به عنوان هدف اصلی و ابزار سیاست خارجی، که از جمله آنها می‌توان به توسعه باثبات‌تر و قابل پیش‌بینی محیط‌های سیاست بین‌الملل و منطقه‌ای، افزایش اعتبار بین‌المللی و سرمایه دیپلماتیک، تقویت انسجام داخلی و بین‌المللی، اثربخشی، همکاری و اتحاد مثبت اشاره کرد، بهره‌مند شوند.

منابع:

۱. زهره‌ای، محمدعلی (۱۳۸۹)، *تأثیر جهانی شدن حقوق بشر بر سیاست خارجی کشورها*، تهران: نشر مینیا‌تور.
2. Appiah ,Kwame Anthony, (2006), *Cosmopolitanism: Ethics in a World of Strangers*. New York, W. W. Norton.

18. Donnelly Jack (1982), "Human Rights and Foreign Policy", *World politics*, Trustee Princeton University , www.jstor.org/stable/2010336.worldpolitics, Vol.34. No.4.
19. Donnelly ,J. (1995),"State Sovereignty and International Intervention: the Case of Human Rights", in G.Lyons and M. Mastanduno (eds.), *Beyond Westphalia: State Sovereignty and International Intervention*, Baltimore, Johns Hopkins University Press.
20. Donnelly, Jack (2007), *International Human Rights*, Boulder, colo: Westview Press.
21. Donnelly, Jack (1984),"Human Rights, Humanitarian Intervention and American Foreign Policy, Law, Morality and Politics", *Journal of International Affairs*, 37, Winter.
22. Dittmer, Lowell (2001), Chinese Human Rights and American Foreign Policy: A Realist Approach, *The Review of Politics*, 63:3.
23. Doyle, Michael W., and Anne-Marie Gardner (2003), *The globalization of human rights*, Tokyo, New York, United Nations University Press.
24. Dunne ,Tim and Nicholas J.Wheeler (1999), "Introduction", in *Human Rights in Global Politics*, Cambridge, Cambridge University Press.
25. Duffield, Mark (2001), *Global Governance and the New Wars*. London: Zed Books.
11. Chandler, David (2002), *From Kosovo to Kabul: Human Rights and International Intervention*, London, Pluto press.
12. Charvet, J (1997), "The Idea of State Sovereignty and the Rights of Humanitarian Intervention", *International Political Science Review*, Vol.18, No.1.
13. Caulcutt C (2008), "Increasing arms sales- but at what cost?", France 24,23 October 2008, www.france24.com/en/2008/023-france - increasing-arms-sales-africa-middle-east-cost -human-rights.
14. Chow, Michael Ewing (2007), "First Do No Harm: Myanmar Trade Sanctions and Human Rights", *Northwestern Journal of International Human Rights*, Volume 5, Issue 2.
15. Dagi, Ihsan (2001), "Human Rights, Foreign Policy and the question of Intervention", *Journal of International affairs*, volume VI, No.2.
16. Debiel ,Tobias and Sascha Werthes(Eds.) (2006), *Human Security on Foreign Policy Agenda, Changes, Concepts and Cases*, Duiburg:Institute for Development and Peace University of Duisburg-Essen, INEF Report, 80.
17. Dittmer, Lowell (2001), "Chinese Human Rights and American Foreign Policy: A Realist Approach", *The review of Politics*, 63:3.

33. Gayner, Jeffrey B. (1977), *Human Rights and Foreign Policy*.
34. Hoffman, Stanley (1981), *Duties beyond Borders: on the limits and Possibilities of ethical International Politics*, Syracuse, Syracuse University press.
35. Hancock, Jan (2007), *Human Rights and Us Foreign Policy*, London and New York, Routledge.
36. Holsti, K.J. (1995), *International Politics, a Framework for analysis*, Englewood cliffs NJ, prentice Hall International Editions, seventh edition.
37. Hufbauer et al, Gray Clyde. (1990), *Economic Sanctions reconsidered: History and Current Policy*, 93, Institute for International Economics.
38. Holleman, Monique Castermans (2002), "Between condemnation and constructive cooperation: the Netherlands and China" in peter Baehr, Monique Castermans Holleman, Fred Grünfeld, *Human Rights in the Foreign policy of the Netherlands*, Antwerpen: Intersentia.
39. Ishay, Micheline R. (2004), *The History of Human Rights from Ancient Times to The Globalization Era*, Berkeley: University of California Press.
40. Jackson, Robert H. (1993), "Armed Humanitarianism", *International Journal* XL VIII.
26. Dunne, Tim and Nicholas J. Wheeler, (1999), "Introduction: Human Rights and the Fifty Years' Crisis", in Tim Dunne and Nicholas J. Wheeler (eds.), *Human Rights in Global Politics*, Cambridge, Cambridge University Press.
27. Ernest H. Preeg, (1999), Center for Strategic & International Studies, *Feeling Good or Doing Good with Sanctions: Unilateral Economic Sanctions and the US National Interest*.
28. Forsythe, David P. (1995), "Human Rights and US Foreign Policy: Two Levels, Two Worlds", *Political Studies*, XLIII.
29. Forsythe, David P. (1991), *the Internationalization of Human Rights*, Lexington Books, Lexington, MA.
30. Freivalds, Laila (2003), *Human Rights in Swedish Foreign policy*, The Government presents this communication to parliament, Stockholm.
31. Finnemore, Martha, and Kathryn Sikkink (1998), "International Norm Dynamics and Political Change", *International Organization* 52, no. 4.
32. Fox, Gregory H. (1997), "New Approaches to International Human rights: The Sovereign State Revisited", United States, Pennsylvania State University Press, University Park.



49. Mindzie, Mireille Affa'A (2009), Whither *Human Rights in African International Relations?*, Occasional paper No 39, South African Institute of International Affairs, African Perspective, Global insights.
50. McDougal, Myre, Harold Lasswell and Lung Chu Chen, 1980, *Human Rights and World Public Order*, New Haven, Yale University press.
51. Oppenheim, F (1991), *The Place of Morality in Foreign Policy*. Lexington Books: Massachusetts.
52. Pease K. and D.Forsythe (1993), "Human Rights, Humanitarian Intervention and World Politics", *Human Rights Quarterly*, Vol.15, No.2.
53. Pratt, Cranford 1989, *Internationalism under Strain: The North-South Policies of Canada, the Netherlands, Norway, and Sweden*. University of Toronto Press.
54. Rennack, Dianne E. (2006), "*China: Economic Sanctions*", CRS Report for Congress RL31910, February 1.
55. Robinson, Mary (2007), "*The Value of a human rights perspective in health and foreign policy*", Bulletin of the World Health Organization, 85 (3).
56. Sethene, Smanga, "*Human rights, Foreign policy and national interests: the dynamics and technicalities*".
41. Kegley, Charles W.JR (1993), The Neorealist Moment in International Studies? Realist Myths and New International Realities, *International Studies Quarterly*, Vol. 37, No. 2.
42. Krasner, Stephen D. (1999), *Sovereignty, Organized Hypocrisy*, Princeton: Princeton University Press.
43. Little, R. (1987), "Revisiting Intervention: a Survey of Recent Development", *Review of International Studies*, Vol.13.
44. Lumsdaine, David (1993), *Moral Vision in International Politics: The Foreign Aid Regime, 1949-1989*. Princeton, N.J., Princeton University.
45. Luard, Evan (1980), "Human Rights and Foreign Policy", *International Affairs*, Royal Institute of International Affairs, Vol.56, autumn 1980, No.4.
46. Luard, E (1981), *Human Rights and Foreign Policy*, Published on behalf of the United Nations Association of Great Britain and Northern Ireland, Pergamon Press, Oxford.
47. Mertus, Julie A. (2004), *Bait and Switch: Human rights and U.S foreign policy*, New York and London, Routledge.
48. Mason, Andrew (1990), "*on Exemplifying Political Disagreement*", Inquiry 33:1. www.soton.ac.uk/politics/about/staff/amason. page

67. Vincent ,R.J. (a1986), *Foreign policy and human rights: issues and responses*, Cambridge, Cambridge university press.
68. Weissbrodt, David (1993), "Human Rights Mission", *Human Rights Quarterly* 10, as quoted in Bryan S.Turner, (1993), "Outline of a Theory of Human Rights", *Sociology* 27:3.
69. http://www2.ohchr.org/english/issues/plan_actions/safrica_1.htm" National Plans of Action for the Promotion and Protection of Human Rights - South Africa"
70. http://www2.ohchr.org/english/issues/plan_actions/indonesia.htm" National Plans of Action for the Promotion and Protection of Human Rights – Indonesia"
57. http://web.uct.ac.za/depts/religion/documents/ARISA/2000_A_%20Sethene.pdf
58. Steiner,J., Philip Alston, Ryan Goodman (2008), *International Human Rights in Context*, Henry, United State, Oxford University Press.
59. Solomon, Ty (2006),"Norms and Human Rights in International Relations", *Political Studies Review*, Vol.4.
60. Tharoor, Shashi (1999-2000), "Are Human Rights Universal?" *World Policy Journal*, Vol.16, No 4.
61. Teson ,F. (1988), *Humanitarian Intervention*, New York, Transnational Publications.
62. Teson ,F. (2005), *Humanitarian Intervention: An Inquiry into Law and Morality*, Ardsley, NY, Transnational.
63. Us Secretary of state (2009), "*A Human Rights Agenda for the 21st century*", speech at Georgetown University, Washington DC.
64. Vincent ,R.J. (1974), *Non-intervention and International Order*, New Jersey, Princeton University Press
65. Vincent, R.J. (1982), "*Huan Rights and Foreign policy*", Australian Outlook, vol.36, no.3.
66. Vincent, R.J. (1986), *Human Rights and International Relations, The Royal Institute of International Affairs*, Cambridge, London.

